

بناسبت دهمین سال درگذشت
ماکسیم گورکی

اهمیت گورکی

« ماکسیم گورکی » در مجله روسی موسوم به « سیما » (خانواده) در شرح حال خود چنین مینویسد :

« من در ۱۴ مارس ۱۸۶۸ یا ۶۹ - این قسمت را درست نمیدانم در « فیزنی نو و گورود » متولد شده ام . من از خانواده « واسیلی کاشیرین » رنگرز میباشم . مادرم « بارب » دختر او ، و پدرم « ماکسیم پشکوف » دوپرم ، و کارش مبل سازی با مبل فروشی بود .»

در کودکی اسم « ماکسیم » را « آلكسی » گذاردند . در این صورت نام حقیقی او « آلكسی پشکوف » می باشد ، و « ماکسیم گورکی » اسم مستعار او است .

« ماکسیم » زود یتیم شد . وقتی پدرش مرد ، او پنج سال بیشتر نداشت . چهار سال بعد مادرش را از دست داد . « گورکی » در ترجمه حال خود می گوید :

« پس از مرگ مادرم ، پدر بزرگم مرا بیغازه کفاشی فرستاد . من نه سال داشتم و خواندن و نوشتن را می دانستم . زنده گانی در آن جا سخت و دشوار بود . یکروز که دستهایم بطور خطرناکی سوخت ، از آنجا فرار کردم ؛ و نزد نقاشی بشاگردی رفتم . از آنجا هم گریختم ؛ و بعد در کارگاه نقاشی ، که تمثال منهبی می کشید ، محلی برای خود پیدا کردم . بعد در یک کشتی بخاری شاگرد آشینز شدم . آشینز باشی مردی فنی و مهربان و موسوم به « اسموری » بود . سرانجام شاگرد باغبان شدم . در این مدت که بکارهای مختلف پرداختم ، بیانزده سالگی رسیدم . در هر لحظه فراغتی که نصیب می شد ، فرصت را غنیمت می شمردم ، و هر چه بدستم می افتاد می خواندم .»

« اسوری » آشپز در آموزش من نفوذ و تأثیر بسزائی داشت . انواع و اقسام کتابها از قبیل : زندگانی مقدسان و آثار « گوگول » و « اوس پنسکی » و « آلكساندر درما (پدر) » و کتب بسیار دیگری برای من تهیه میکرد . در سیزده سالگی تمایل بسیار شدیدی بتعلیم خود احساس کردم . به « کازان » رفتم . فکر می کردم در آنجا از تعلیمات رایگان برخوردار می توان شد . بدبختانه دریافتم اوضاع چنان که می پنداشتم نیست ، لذا در جستجوی شغلی بر آمدم . در يك کارخانه شیرینی سازی ، بعنوان شاگرد نانوا ، بکار پرداختم . غیر از خوراک و مسکن ، که مجانی بود ، در ماه سه روبل هم مزد می گرفتم . سخت ترین کارهایی که در عمر خود کردم همان بود . خستگی های طاقت فرسا و تمام محرومیتهایی را که ، در آن نانوایی شهر « کازان » تحمل کردم همواره با تلخی و مرارت بیاد خواهم داشت .

« در « کازان » با ولگردان و برهنه پایان آشنا شدم . ماهتا و هم شان یکدیگر بودیم . من مدتی با آنها زندگی کردم . از آن پس در يك بندر باربر و اواره کش شدم . تمام ساعت های آزادی و فراغت در روز و يك قسمت از شب ها را برای خواندن نوشته های گوناگون ، یعنی هر چه بدستم می افتاد ، و هرچه زا که پاك طیتان و صاحبان ارواح نيك بن دادند ، صرف میکردم . این دوره زندگانی « گورکی » فوق العاده طاقت فرسا بود . نخست در يك نانوایی زیر زمینی ، که نیمه روشن و مرطوب و پر از گردوغبار و کثافت و دارای هوایی سنگین و ناسالم بود ، کار می کرد . بعد بکار دشوار باو بری ، که در نتیجه آن غالباً قوایش تحلیل می رفت ، و بزحمت وسایل امرار معاش خویش را فراهم می کرد ، پرداخت . مصائب جسمانی با عدم امکان تعقیب تحصیل دانش او بكمك یکدیگر « گورکی » را در معرض یأس و ناامیدی شدیدی قرار دادند . سال ۱۸۸۸ بخودکشی اقدام کرد . گلوله بخطر رفت ، ولی او بوضع وخیمی مجروح گردید . خود او در این شماره چنین مینویسد :

« چندان که باید بیمار بودم . اما با سبب فروشی امرار معاش می کردم . . . »

« گورکی » از « کازان » که آن همه رنج و شکنجه در آن کشیده بود ، بشهر « نساویتسین » (۱) رفت ؛ و در آنجا پاسبان محل تلاقی جاده با خط آهن گردید . آنجا برای خدمت و وظیفه احضار شد ، و بی درنگ بمولد خویش بازگشت . ولی بعلت نقص ازارتش اخراج گردید . خودش مینویسد : « اشخاص ناقص الاعضاء را نمی پذیرند . » تبر او را نکشته ، اما برای خدمت در آرتش

نا شایسته اش کرده بود.

سر انجام، پس از طی مراحل نوین و متعدد دیگری، بعنوان منشی يك وکیل دادگستری، که در « نیژنی نووگورود » مشهور بود و آقای «لانی» نام داشت، بکار مشغول شد. در زندگانی «گورکی» این تصادف پیش آمد مسعودی بود. زیرا وکیل مذکور نسبت بوی توجه فراوانی مبذول داشت و بآموزش او کمر بست.

ولی دوام آن زندگی آرام و سعادت آمیز برای گورکی امکان نا پذیر بود. دو سال بعد، خوی آشفته وی، بار دیگر او را بزندانگانی ولگردی کشاند. چندان که می توانست ولگردی می کرد؛ همه جای روسیه را از زیر پا گذراند؛ و در عین حالی که همه کاری انجام می داد، مشاهده و بررسی نیز می کرد؛ و این نظر درداستان هایش کمالاً تصریح و تأیید می شود.

گورکی همچنان با پای پیاده بفقرا رفت. در تقلیس در کارخانه راه آهن بکار پرداخت. دو سال در آنجا ماند. و باز هم بولگردی مشغول شد. در عین حال، چندین داستان در روزنامه های محلی انتشار داد. در ۱۸۹۴ به « نیژنی نووگورود »، مولد خویش بازگشت. آنجا با « کورولنکو » نویسنده معروف روس آشنا شد؛ و یاری و پشتیبانی این شخص برای گورکی سخت سودمند افتاد. ماکسیم گورکی در این خصوص مینویسد:

کورولنکو به من خیلی خدمت کرده است. طرز نویسندگی را اولین آموخته است.

دراثر سفارش های « کورولنکو » که فوراً با استعداد قابل توجه «گورکی» پی برد، « ماکسیم » برای همکاری در مجله های بزرگ روسی پذیرفته شد. پیشرفت حقیقی ادبی او از سال ۱۸۹۴ هنگامی که یکی از مجله های کنیرالاتشار « پتیزبورک » بنام « نروت روسیه » بعضی از داستان های کوچک او را درج کرد، شروع شد.

گورکی شرح حال خود را در همین چندین سطر شرح می دهد و می نویسد:

« نمی خواهم بیشتر چیزی بنویسم. خاطرات آن مردمان خوب و پاکدل مرا چندان متأثر می کند، که اشک در دیدگانم حلقه می زند. »

« آلسکی پشکوف » اسم مستعار گورکی یعنی « تلخ » را برای خود برگزید؛ و تمام آثار خویش را با همین نام امضا می کرد. آیا زندگانی بسیار تلخ و آشفته او نظریه اش را در انتخاب اسم مستعار « تلخ » توجیه و اثبات نمی کند؟



از این شرح حال مختصر استنباط می توان کرد که آثار گور کی بدیع و جذاب ، و در عین حال شخصیت خودش نیز قابل ملاحظه است . گور کی نمونه ای از حیات نسبه معمولی روسیه بشمار میرود . در میان اشخاص تقریباً مجهول ولی جاهلی ، که در شهر دور افتاده ای مسکن داشتند ، متولد شد . گور کی برای تحصیل معاش روزانه خود ناچار بود ، در تمام دوره کودکی و جوانی خویش ، بطاقت فرساترین کارها بپردازد . ولی برغم موانع بی شمار توانست بسرعت در ادبیات روسیه مقام شامخی احراز کند .

بدیهی است گور کی برای پیروزمندی در مبارزه های سختی که پیش می آمد ، می بایست قریحه سرشاری ، که امروزه اجتماع به ارزش واقعی آن پی برده است ، داشته باشد ، با این وجود استقبال گرم و پر حرارتی ، که بهنگام ظهورش در عالم ادبیات از او شد ، تنها در اثر عظمت قریحه او نبود ، گور کی در ردیف تورگنوف و داستایوسکی و گونچاروف و تالستوی قرار نمیتواند گرفت . قسمت اعظم علت این موفقیت ها بیک حالت روحی معاصر ، و به آثار او ، و به آرزوهایی که آثار او در طبقه جوان بوجود آورد ، نیز وابسته است . شخصیت غریب و نافذ گور کی در طبقه جوان کشور جاذبه مقاومت ناپذیری داشت . کسانی که در باره پیشرفت ادبیات روسیه اندک اطلاعی داشته باشند ، شاید دریابند تقریباً هیچ يك از نویسندگان معروف و غیر معروف ما هنر را برای هنر بکار نمی برند . هر يك میکوشد معنی زندگی را دریابد . سعی می کند پیرسش : « چگونه باید زیست ؟ » پاسخ دهد ؛ و بدین ترتیب کم و بیش واعظ و خطیب میشود .

نویسندگان مکتب « رئالیست » از گورگول که اساس آن را بنا نهاده تالوتالستوی همه بهین شیوه برداشته اند .

داستان های گور کی چیست ، و چرا تأثیری چنین شدید و پایدار کرده است . آیا بدین جهت است که نویسنده ارواح قهرمانی یا بطور استثناء طبایع برگزیده ای را برای ما ترسیم کرده است ؟

نه ! نویسنده نمونه های خود را از بین پست ترین و گمنام ترین طبقات ، یعنی طبقه ای که از وزده ها و پس مانده های اجتماع ترکیب شده است ، و افرادش غالباً در دخمه های کثیف و پناهگاه های شیانه و میخانه ها سکونت دارند ، انتخاب کرده است . اینها « ولگردان » هستند . یعنی اشخاصیکه نتوانسته اند مقام خود را در بین مردم احراز کنند ، زیرا مشغله معین و ثابتی نداشته اند ؛ ولگردانی که همیشه از شهرها و دهکده های روسیه عبور میکنند ؛ لباس حساسی

در بر ندارند؛ اغلب گرسنه‌اند؛ چون وسیلهٔ تحصیل عرق را بیابند مست میشوند؛ از گرسنگی انواع و اقسام کارها را بناچار می‌پذیرند؛ ولی در نخستین فرصت مناسب از آن کارها - اگر چه پرسود باشد - دست میکشند؛ زیرا زندگانی آزاد یک ولگرد نیمه گدا برای آنها از تنعم و آسایش مادی عزیز تر و - گرامی تر است.

خلاصه نویسنده ما را در بین این مردودها، که در زبان آلمانی بنام تحقیر آمیز «لومین - پرولتاریا» خوانده میشوند، میبرد.

این قبیل اشخاص، بطور کلی، در ملت غیر از ترحم تحقیر آمیز یا تنفر عمیق چیز دیگری تولید نمی‌کنند. مردم از فراز کاخ آسایش خویش، بدون آن که در جستجوی تحقیق آنچه ممکن است ایشان در دل و در سر داشته باشند بر آیند، از دور به آنها می‌نگرند، و بدین تماشا خویشن را راضی می‌کنند. ولی «گورکی» در زندگانی آوارهٔ جوانی خویش به آنها نزدیک شد. نه تنها مجبور بود در میان ایشان داخل شود، بلکه بهمان ترتیب ولگردی زندگی کرد؛ او خودش یکی از همراهان ولگردان بود.

برای مردی که در روح همزوع خود نفوذ می‌تواند کرد، چقدر مشکل و دشوار است که روح او را شبیه مال خویشن نیابد. با این وجود گورکی نسبت بان تیره بختان و بینوایان، روحی شبیه روح برادران ممتاز تر و برتر از آنها، روح غالباً نوین و شکفت‌انگیزی، که جرعه و پرتو خدایی دارد، ابراز کرد. احوال ولگردان را چنانکه دریافته بود - با همان صفات و معایب - خودشان شرح داده، و آنها را با همان حقیقت سادهٔ خودشان، وصف کرده‌است. استقلال طبی، آزادی خواهی و بی‌علاقه بودن آنها را نسبت بمادیات، با کمال علاقه مورد توصیف قرار میدهد ولی در عین حال از بعضی طبایع آنها، که دشمنی عمومی ایشان را نسبت بسایر طبقات اجتماع. عدم نیایشان را در محبت و مهربانی، و تمایلشان را بنوشابه‌های الکلی به اثبات می‌رساند، چشم نمی‌پوشد. اگر ولگردانی که در ابتدا دهانی، خرده مالک، سر باز یا دارای مشغله‌ای فکری، مثلاً آموزگار یا کارمند دولت بوده‌اند، و معایب یا بدبختی ایشان را بدان روز افکنده است، با یکدیگر متفاوت باشند، علی‌که ایشان را بولگردی کشانده است بهم بی‌شابهت نیست.

بعضی از ولگردان را اضطرابی باطنی بدین‌جا و آنجا می‌زاند، بدون آن که هرگز استراحت کنند؛ برخی را خشمی که در نتیجهٔ فقدان آزادی بوجود می‌آید، و ایشان از آن رنج می‌برند، به آوارگی سوق میدهد؛ دیگران را تنبلی و میخوارگی بولگردی و امیدارد - گورکی تمام مطالبی را که مشخص اختلافات محیط ولگردان میباشد با مهارت فراوان و باصراحتی که در اثر شناسائی

زیاد و بمحیط مزبور حاصل گردیده ، توصیف کرده است .
 اما تشریح بسیار درست و بیطرفانه حالت روحی يك طبقه از اجتماع ،
 و بعبارت بهتر طبقه‌ای خارج از اجتماع ، طبقه‌ای گم‌نام و تقریباً مجهول ، تنها
 لیاقت و شایستگی « گورکی » بشمار نمیرود او در این مرحله توقف نکرد .
 او در مقابل اعتراضات این دسته از مردم علیه سازمان اجتماعی که از آن غالباً
 رنج می کشیدند ، بی علاقه نمی توانست بماند . او در احساسات عداوت آمیز
 آنها نسبت بطبقات ممتاز دیگر ، و همچنین در آن اضطرابی که ایشان را
 وامیدارد در جستجوی چیزی که هرگز آن را نمی یابند ، بنقاط مختلف بروند ،
 شرکت می جست .

گورکی تمام این احساسات را شخصاً درک کرده است .
 بدین جهت روحاً ، نه تنها بمعنی معنوی بلکه بمعنی مادی کلمه ولگرد
 است . مثلاً خود او چنین می نویسد :

« باید در جامعه متمدن متولد شد ، تا بردباری و صبری بدست آورد
 و يك عمر - بدون میل فرار از محیطی که قیدهای سنگین شمارا درزنجیر کرده ،
 و ضمانت اجرای آن قید های سنگین ، بنا بر عادت با دروغ های کوچک
 مسمومی است - در آن محیط حبذات ، خلاصه در محیط خود بینی خود بینی هائیکه
 احساسات را سرد و روح را فاسد میکند ، و بطور کلی بدون هیچ دلیل و برهان ،
 و کاملاً بفلط آن را « تمدن » می خوانند ، بتوان زندگی کرد . من خارج از
 این جامعه متولد شده و پرورش یافته ام ، و بهمین جهت ، که در نظر من غریزه
 گرامی است ، نمی توانم در عرض مدت معینی بدون آن که احتیاج مقاومت ناپذیری
 نسبت به خارج شدن از آن محیط در خویش احساس کنم ، فرهنگ آنها بمقدار زیاد
 جذب کنم . »

سیس گورکی بگفتار خود ادامه میدهد و میگوید :
 « در دخمه های شهر ، آنجا که اقرار میکنم بسیار کثیف ولی همه چیز
 ساده و حقیقی است ، فرورفتن یا در چین زارها و جاده های میهن پیاده شتافتن
 خیلی سودمند و دلپذیر است ؛ چیزهای عجیب و غریب دیده میشود . این عمل
 روح را تازم میکند ؟ برای انجام این مقصود جز يك پای ممتاز و نیرومند ،
 چیز دیگری لازم نیست . »

این اعتراض فصیح علیه تنگی و عدم وسعت فرهنگ جدید ، در آثار
 گورکی ظاهر میگردد ؛ و گاهی در دهان اشخاصی که نویسنده بتشریح
 اصطلاحات و افکار آنان میردازد ، و این اصطلاحات و افکار از حدود و مقیاس
 روحی و اخلاقی آنان تجاوز میکند ، گذاشته میشود ، انتقاد او را از لحاظ این
 عیب و خطا مورد سرزنش قرار داده ، و در این باره بناحق و ناروا نظر نداده

است ولی آنچه از لحاظ انتقاد شدید هنر، عیبی بشمار میرود، در نظر مبارز جوانی که آرزویش یافتن يك سازمان بهتر اجتماعی و دریافتن معنی عالی زندگی است، شایستگی و لیاقتی محسوب می‌گردد.

بدین جهت، برغم اشکالاتی که در راه حقیقت وجود دارد، گورکی در نظر جوانان روسیه در حکم جوینده حقیقت جلوه کرده، و بهمین سبب است که بیش از پیش عزیز و گرامی گردیده است. گورکی بدسته جنگجویان و «ایده‌آلیست‌ها» با تمام قوای روح پریشان و ناراحت خود، و به اقتضای عقل و تمیز خویش، در فهمیدن معنی زندگی می‌کوشد. خودش مینویسد:

«من يك چیز میدانم، و آن این است که بغاظر سعادت نباید نفس کشید و زندگی کرد، از آن‌چه بوجودخواهیم آورد؛

«معنی زندگی در جستجوی سعادت نیست؛ و ترضیه شهوات جنسی هرگز کافی نخواهد بود که کاملاً رضای خاطر بشر را از خودش فراهم کند.

«معنی حیات را در زیبایی و در قدرت اراده باید جستجو کرد؛ هر لحظه از زندگی ما باید هدف عالی‌تری داشته باشد.»



شعبه‌ساز علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز تحقیقات علمی و فرهنگی